



نگاهی به سوخرائیان

(۲)

ابن اسفندیار می نویسد: در این مدتها که یادرفت ملك الجبال اصفهیدشروین باوند و نداد هر مزد موافق بودند بایکدیگر چنانکه از تمیشه تارویان بی اجازت ایشان کسی از هامون پای بیالا نتوانستی نهاد. همه کهستانها بتصرف ایشان بود و مسلمانان را چون وفات رسیدی نگذاشتندی بخاك ولايت ایشان دفن کنند تا خلیفه بن سعید بساری رسید و خواست پسر عم خود را که نافع نام بود خلیفه خویش گرداند. مردم اصفهیدشروین بزیر آمدند و بسر او رفته او را کشته. خلیفه بساری مقام ساخت و پیش مهرویه بآمل نشست که احتیاط کند، مردم طبرستان در حرکت آمدند او بر ملاء خلق آن نیشته خواند و گفت مردم آمل در همه جهان کیستند، سیرخوارانرا زهره حرکت نباشد. اسفاهیان آمل از آن شتم او طیره شدند و چون شب برآمد بسرای او رفته سرش بریده و یک دسته سیر در اسفل او زده و میان بازار آورده و عبرت را بچهار راه انداخته... این خبر به خلیفه هارون الرشید رسید... گفت... دفع ظالم واجبت... و این بسال ۱۸۹ هجری وقوع یافت.

هارون الرشید بسال ۱۹۲ هجری بری آمد و بیک منزلی آن در جائی بدیه ارنبو معسکر

* آقای چراغعلی اعظمی سنگسری از پژوهندگان و سکه شناسان بنام معاصر.

ساخت و اسپهبد شروین وونداد هرمزد را بخدمت خواند آنان در جواب نوشتند: «امیرالمومنین گروگان فرستد تا امانی باشد.» خلیفه خشم گرفت و گفت: «مسلمانان را بگروگیران چگونه دهم». از سوگند ونداد هرمزد در آتشکده‌ای در بغداد و از جلوگیری از دفن مسلمانان در قلمرو اسپهبد شروین وونداد هرمزد و از جواب رشید پیداست که اینان در اواخر سده دوم هجری هنوز پایبند مذهب زردشت بودند و باین آئین استوار. وجود آتشکده در بغداد نیز خود حاکی از وجود بسیاری زردشتی در آن شهر در آن زمان بوده است.

باری هارون تهدید بجنگ کرد و اسپهبد شروین بیهانه رنجوری از رفتن نزد خلیفه خودداری نمود اما ونداد هرمزد نزد خلیفه رفت. مدتی بماند هارون خواستار خرید مقداری از املاک او گردید. ونداد هرمزد جواب رداد. هارون که آوازه کرم و سخاوت او را شنیده بود فرزند خود مأمون را که در این وقت ۲۲ ساله بود نزد او فرستاد. ونداد هرمزد «آن جمله املاک که نفروخت بدو بخشید. هارون بعوض آن هزار هزار درهم و جامی از جواهر که قیمت آن در وهم نباید و انگشتری فرستاد ونداد هرمزد را هیچ چنان خوش نیامد که انگشتری.» هارون به عبدالله بن سعید حرشی که از سال ۱۸۹ هجری بر قسمتهای گشوده شده طبرستان حاکم بود فرمان فرستاد که متعرض ونداد هرمزد نشود «و او را با تشریف گسیل کرد.» پس از آن ونداد هرمزد پسر خود قارن و اسپهبد شروین پسر خود شهریار را «بنوا» نزد هارون فرستادند. آنان را با خود بیغداد برد و در سال ۱۹۳ هجری که عزم خراسان داشت در ری بیمار شد و قارن و شهریار را از آنجا پیش پدرانشان باز فرستاد و خود بطوس فرمان یافت.

ونداد هرمزد پس از چهل و دو سال که از تاریخ شورش او بسال ۱۶۳ هجری میگذشت پس از فراز و نشیب فراوان که باختصار به آن اشارت رفت در سنه ۲۰۵ هجری در زمان مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸ هجری) درگذشت و پسرش قارن بجای او بنشست. اندکی پیش از این اسپهبد شروین باوندی نیز در گذشته و پسرش شهریار بجای او قرار گرفته بود.

قارن چهارم پور ونداد هرمزد (۸۲۰ - ۸۲۲ میلادی - ۲۰۵ - ۲۰۷ هجری)

قارن پس از آنکه جانشین پدر شد به خدمت شهریار که نسب به خاندان شاهنشاهی ایران میرسانید «و خصال پادشاهی و آداب ملک آرائی» در او جمع بود رفت «تشریف یافت و بعهد و امان باولایت خویش آمد» مأمون که پس از تفوق بر برادرش امین (۱۹۳ - ۱۹۸ هجری) بسال ۲۰۴ هجری روز ۱۵ صفر بیغداد وارد شده بود، عزیمت غزو روم شرقی را داشت و بجنگ میکال دوم (۸۲۰ - ۸۲۹ میلادی) میرفت. نزد دو اسپهبد رسول و تشریف فرستاد که باو پیوندند. اسپهبد شهریار از رفتن امتناع نمود «اما قارن بسیج راه کرد و اصفهبد شهریار مدد داد تا بروم رسید بلشگرگاه خلیفه بگوشه مخیم ساخت» روز مصاف بود قارن «بر گستوان بر اسب افکند و سپر گیلی جمله در زر گرفته بدوش کشید» و با همراهان بصف

رومیان زد. بطریق‌ی را اسیر کرد. بسوئی دیگر زد مأمون از مردانگی او در شگفت بود و هر لحظه سوال میکرد که آن قوم از کدام خیل‌اند و آن سوار زرین سپر در میان آن نبود از کجا آمد. نزدیکان او همه گفتند ما را نیز معلوم نیست.

مأمون سواران بسیار بمدد او فرستاد و قارن بقلب لشکر روم زد «و علم از جای برداشت و بزوبین علم بدرید، مأمون از قلب خویش بدو پیوست و سپاه روم بهزیمت شدند و خلیفه فرمود تا سوار زرین سپر را پیش او آوردند همچنان باقر آگند و خود پوشیده پیاده خدمت مأمون رسید و رکاب بیوسید و خود از سر افکند و معلوم خلیفه گردانید که قارن بن و نداد هر مزد است. خلیفه جنبه داد و برفرمود نشاند و بسیار بستود و چون فرود آمدند تشریف فرستاد.» قارن مدتی نزد خلیفه بماند. چندین بار بتعریض و تصریح تمنی کردند که مسلمان شود تا او را مولی امیر المؤمنین بنامند و طبرستان باو سپارند قبول نکرد عاقبت با عهد و استظهار روانه دیار خود شد. اسپهبد شهریار بر او رشک برد و متغیر شد و مقداری از «مواضع او را بدیوان خویش گرفت» اما قارن چون قدرت و قوت او را زیادت می‌دید جز انقیاد چاره‌ای نداشت.

چگونگی پایان یافتن زندگی قارن چهارم بسال ۲۰۷ هجری بر ما معلوم نیست اما چون ابن اسفندیار می‌نویسد چون «قارن هلاک گشت» فرزندش مازیار بمقام او بنشست احتمال میرود که جنگ یا حادثه‌ای مانند فرو افتادن از اسب بزنگی او پایان داده باشد. قارن تا آخرین دقائق زندگی بآئین زردشت برقرار بود.

مازیار پورقارن (۲۰۷-۲۲۵ هجری ۸۲۲-۷۳۹ میلادی) - پس از وفات قارن اسپهبد شهریار پورشروین باوندی طمع در ولایت مازیار کرد تا آنجا که بمصاف پیوستند و مازیار شکسته شد و به پسر عم پدرش یعنی و نداد امید پور و نداد اسفان پناه برد شهریار نامه فرستاد و فرمان داد که بند بر مازیار نهد و نزد او فرستد، مازیار از بند و نداد امید رهائی جست و از راه عراق ببغداد رفت و پس از چندی به مأمون خلیفه رسید. مأمون که بزرگواری نیا و دلاوری پدر مازیار را بخاطر داشت او را پذیرا شد و مازیار را به مسلمانی خواندند. اسلام پذیرفت «و مأمون او را محمد مولی امیر المؤمنین نام نهاد و کنیت ابوالحسن» ماهی چند برآمد و بسال ۲۰۸ هجری اسپهبد شهریار پور شروین درگذشت و دو پسر بنام قارن و شاپور بجای گذاشت شاپور که مهتر بود بجای پدر نشست و از آغاز کار ستم پیشه ساخت و مردم را متفر نمود بنوعی که شکایتها بخلیفه بردند در همان سال مأمون مازیار را بحکومت کهستان طبرستان و موسی بن حفص را بهامون برگزید. چون با همدیگر به طبرستان رسیدند مردم به مازیار گرویدند بمدتی اندک سپاهی آراست و به پریم بجنگ شاپور باوندی شد و جنگ پیوست شاپور را بگرفت و بزنجیر

کشید و بکشت. چهار سال بدینگونه گذشت و موسی بن حفص سال ۲۱۲ هجری درگذشت و فرزندش محمد بن موسی بجای او قرار گرفت. «مازیار از وحسابی نگرفت و بکوه ودشت حکم او یکسان شد» قارن پور شروین باوندی که جانشین برادر شده بود با جمله بزرگان طبرستان شکایتها بدرگاه خلیفه فرستادند و مأمون مازیار را احضار کرد اما مازیار جواب نوشت که «من این ساعت بغزو دیالم مشغولم و لشکر برگفت بچالوس شد و از جمله معارف و ارباب آن نواحی نوابستد و بضرورت هم مطیع او شدند.» باز بمأمون آگاهی رسانیدند که مازیار «خلع طاعت کرده است و همان زناز زردشتی بر میان بسته و با مسلمانان جور و استخفاف میکند.» مأمون که عازم جنگ روم بود گفت «می باید ساخت تا وقت مراجعت من که این مهم (جنگ روم) عظیم تراست.»

مازیار مخالفان خود را سرکوب نمود و بخلیفه نوشت که «مردم آمل و رویان و نجر چالوس خلع طاعت امیر المومنین کردند و محمد بن موسی را فریفته و یاور گرفته و علوی را بخلافت نشانده و شعار سپید گردانیده من بنده حشمی را برای قهر ایشان برگماشتم. بر اثر انشاء الله خبر فتح فرستم» از طرفین شکایتها بود که بخلیفه می رسید و خلیفه به نظلم مخالفان مازیار اعتماد نمی کرد. برادرش قوهیار که مأمور گشودن آمل بود آنجا را بعد از هشت ماه بتصرف آورد و مازیار بر آنجا نیز دست یافت. و شکایات محمد بن موسی از حشمت مازیار نکاست و سرانجام پس از شش سال که از «ولایت محمد بن موسی بعد از پدرش» میگذشت خلیفه بر او خشم گرفت «و مثال داد که دشت و کوه طبرستان بمازیار سپارند» و این سال ۲۱۸ هجری بود و در همین سال مأمون در تاریخ هفدهم یا هیجدهم ماه رجب در کنار نهر بدندون از نواحی طرطوس در ساحل بحر الروم بسن چهل و هشت سالگی درگذشت و پس از او برادرش معتصم (۲۱۸ - ۲۲۷ هجری) بخلافت نشست.

مازیار دشمنان و مخالفان خود را جملگی از میان برداشت یا بند بر نهاد و بکهستانها قلعه ساخت و گذرگاهها را در بندها فرمود و کسی را عبور از این در بندها بی فرمان و جواز او میسر نبود. به خلیفه معتصم شکایت بردند که مازیار بایک مزدکی و دیگر زمین مجوس را عملها داد و حکم بر مسلمانان تا مسجدها خراب میکردند و آثار اسلام را محو میفرمودند» معتصم عبدالله بن طاهر (۲۱۳ - ۲۳۰ هجری) را از سمت خراسان و محمد بن ابراهیم را باعم عبدالله بنام حسن بن الحسین از راه عراق بطبرستان گسیل داشت «چون لشکر خراسان بتیمیشه رسیدند جمله کهستانها را لشکر گرفته بودند و اهل ولایت مازیار را باز گذاشتند و بعد الله طاهر و عم او پیوسته تا بهر موضعی که مازیار فرود آمدی ناگاه بسراو میبردند عاقبة الامر گرفتار آمد» او را ببغداد بردند و بفرمان معتصم سال ۲۲۵ هجری کشته شد و دفتر تاریخ سوخراتیان یا خاندان قارن پایان پیوست - فرمانروائی مازیار بر طبرستان رو بهم هیجده سال بود.

پی‌نوشته‌ها

- ۱ - شاهنامه فردوسی
- ۲ - تاریخ طبرستان ابن اسفندیار
- ۳ - تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ظهیرالدین مرعشی
- ۴ - تاریخ بخارا ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی
- ۵ - ایران‌نامه یا کارنامه ایرانیان در عصر ساسانیان، عباس شوشتری (مهرین)
- ۶ - طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال
- ۷ - مازندران و استرآباد ه. ل. رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی
- ۸ - انحطاط و سقوط امپراتوری روم، ادوارد گیبون، ترجمه ابوالقاسم طاهری
- ۹ - تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی
- ۱۰ - معجم الانساب والاسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی، للمستشرق زامباور
- ۱۱ - The Emperors of Rome and Byzantium, David R. Sear
- ۱۲ - رساله تطبیقیه، تبدیل تاریخ، عبدالنفار نجم الدوله، باهتمام محمد مشیری
- ۱۳ - گنجینه نامهای ایرانی، مهربان گشتاسب پور پارسی
- ۱۴ - Encyclopedia Americana
- ۱۵ - یادداشتهای پراکنده شخصی

پرونده‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پایان بنام انسانی

اگر مرگ نبود

آن یکی میگفت خوش بودی جهان	گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن دیگر گفت از نبودی مرگ هیچ	که نیرزیدی جهان بیج بیج
خرمنی بودی بدشت افراشته	مهمل و ناکوفته بگذاشته
مرگ را تو زندگی پنداشتی	تخم را در خاک شوره کاشتی
عقل کاذب هست خود معکوس بین	زندگی را مرگ پندارد یقین

مثنوی مولوی مولانا جلال الدین محمد بلخی قرن هشتم

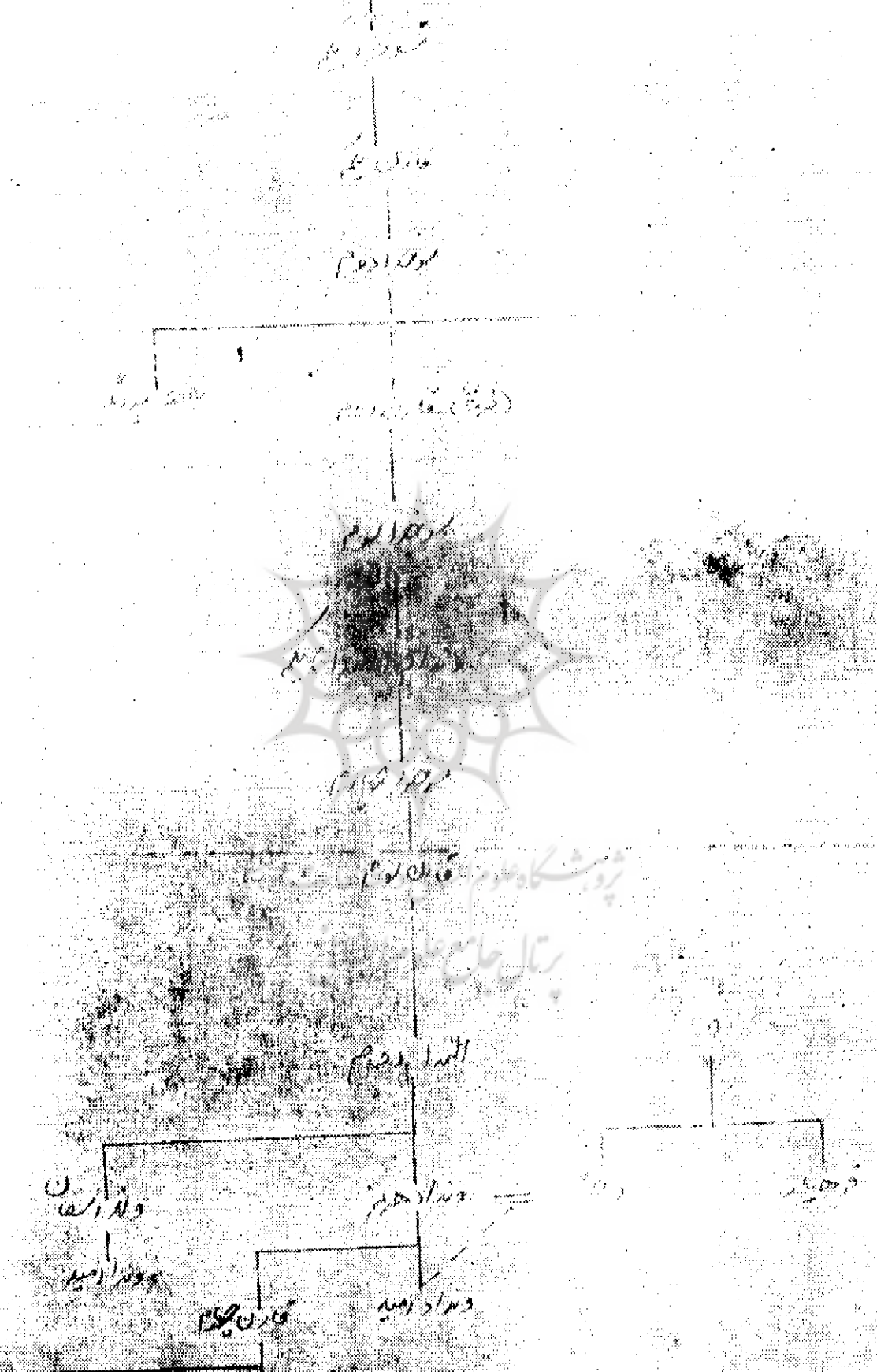
پروفیسر صاحبزادہ سید محمد رفیق صاحب مدظلہ العالی

ردیف	موضوع	تاریخ	محلہ	ملاحظات
۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



پروفیسر صاحبزادہ سید محمد رفیق صاحب مدظلہ العالی
 رتھل جامع علوم انسانی

Handwritten text at the top of the page, possibly a title or header.



Handwritten signature or name at the bottom right of the page.

Handwritten text below the signature, possibly a date or reference number.